

هوشنگ امیراحمدی: سال ۸۷ حامل پیام بودم

۱۳۹۲ دی ۱۷



فرشاد قربانپور: زمانی در ایران شایع شد که هوشنگ امیراحمدی، دلال رابطه بین ایران و آمریکا است. او خودش با شنیدن این حرف‌ها می‌خندید. می‌گفت دلال رابطه دیپلماتیک بودن از هر نوع دلالی بهتر است. او بیش از ۳۰ سال است که در آمریکا زندگی می‌کند. استاد دانشگاه و برای مدتی نیز رییس دانشکده در نیوجرسی بود. شورای ایرانیان و امریکاییان را برای آب کردن یخ روابط ایران و آمریکا تاسیس کرد و در این زمینه فعالیت‌های متعددی داشت. اما در سال ۱۳۸۷ موفق شد برای نخستین بار پس از حدود ۱۰ سال به ایران بیاید. از همان اول معلوم بود که او بر اساس ارتباطی که با مقام‌های دولت احمدی‌نژاد برقرار کرده موفق به این سفر شده و قرار است پیام‌هایی را رد و بدل کند. او هیچ‌وقت تایید نکرد که حامل پیامی است و هیچ‌وقت آن را تکذیب هم نکرد. اکنون ۵ سال از آن روزها می‌گذرد. در مهرماه امسال نیز، هوشنگ امیر احمدی به ایران آمد. این گفت‌وگو در زمان اقامت او در ایران انجام شد. این گفت‌وگو قبل از مذاکرات ژنو انجام شده است. او در این گفت‌وگو به یکسری از مسائل بین ایران و آمریکا اشاره می‌کند که تاکنون در جایی مطرح نشده‌اند. این گفت‌وگو قرار بود برای تاریخ باشد اما با توافق او قرار شد در اینجا چاپ شود. آنچه در ستون کناری این صفحه درج شده است بخشی از همین گفت‌وگو است.

زمستان سال ۱۳۸۷ بود که شما برای نخستین بار پس از سال‌ها به ایران آمدید. در آن روزها گفت‌وگویی با هم داشتیم که در روزنامه کارگزاران چاپ شد. پرسش اولم از شما این بود که آیا حامل پیامی هستید؟ شما تکذیب کردید. اما بعدها مشخص شد که چیز دیگری بوده است. اگر امکان دارد توضیح دهید اهمیت سیاسی‌ای که سفر شما به ایران را پس از نامه احمدی‌نژاد به جورج بوش رقم زد چه بود؟

بله، در آن سفر اول من «پیامی» آورده بودم ولی «رسمی» نبود و آن پیام این بود که اگر آمریکا بتواند به آقای احمدی‌نژاد اطمینان بکند آیا پاسخ در اینجا مثبت خواهد بود. واقعیت این است که نامه آقای احمدی‌نژاد هر چند که در آمریکا بدون پاسخ ماند اما بدون تاثیر نبود. جلسه‌های زیادی در رابطه با این نامه در وزارت امور خارجه آمریکا و جلسات دیگری هم در خارج از وزارت امور خارجه برگزار شد. کسانی در این جلسات حضور داشتند که در وزارت امور خارجه در رابطه با مسائل ایران و آمریکا مسوولیت‌هایی داشتند. گاهی در این جلسه‌ها من هم حضور داشتم. در این جلسه‌ها اول از همه بحث این بود که مفهوم این نامه چیست. البته آنها دنبال پاسخ به این سوال که خود احمدی‌نژاد کیست هم بودند. افراد درگیر کسانی بودند که سال‌ها با ایران سر و کار داشته و کنش و واکنش‌ها را می‌شناختند. اما احمدی‌نژاد پدیده‌یی نو بود که آن را نمی‌شناختند. برای آنها جالب بود که یک رییس‌جمهور ایران در شرایطی باشد که بتواند چنین نامه‌یی بنویسد. در آن روزها دولت بوش و حزب جمهوریخواه ماه‌های آخر دولت خود را می‌گذراند و آقای جان مک کین جمهوریخواه هم درگیر یک مبارزه انتخاباتی سخت با آقای اوباما بود. از این رو بدش نمی‌آمد که یک حرکت دیپلماتیک پرسرو صدا با ایران پیش بیاید.

گفتید «برای آنها جالب بود که یک رییس‌جمهور ایران در شرایطی باشد که بتواند چنین نامه‌یی بنویسد.» جالب به معنای خوشایند یا عجیب؟

به معنای عجیب. غافلگیر شده بودند. تا آن وقت فرض امریکا این بود که رهبر، کنترل کامل روی رابطه دارد و دشمنی ایشان با امریکا هرگز اجازه نخواهد داد که رییس قوه مجریه‌اش چنین کاری بکند. البته بعدا به این نتیجه رسیدند که نامه آقای احمدی‌نژاد با اجازه یا حداقل در مشورت با ایشان نوشته شده بود.

امریکایی‌ها چه واکنشی داشتند؟

می‌خواستند بدانند پشت این جریان چه هست. می‌خواستند بدانند پشت سر این حرکت تا چه حدی از خواست، اراده، قدرت و فکر به معنای تصمیم قرار گرفته است. امریکایی‌ها در آن زمان بیشتر دوست داشتند چیزهایی در این زمینه‌ها بدانند. آنها مخصوصا می‌خواستند بدانند که این نامه با نظر رهبر نوشته شده یا ابتکار شخص آقای احمدی‌نژاد است.

شما چیزی که به عنوان پیام به مقام‌های ایران منتقل کردید مکتوب بود یا شفاهی؟

شفاهی بود. ببینید من یک موقعیت غیررسمی در این زمینه داشتم. پیام‌های مکتوب را به یک فرد غیررسمی نمی‌دهند. کانال رسمی بین ایران و امریکا دولت سویس است.

پیامی که شما آوردید احتمالا حاوی پیام حسن‌نیت و نوعی چراغ سبز بود که...

من هیچوقت نخواسته‌ام پیامی را که در آن حسن‌نیت نیست، منتقل کنم. اصلا دلیلی هم نداشتم که این کار را بکنم. من خودم را همیشه «سفیر حسن‌نیت» این رابطه فرض کرده‌ام.

این پیام از طرف چه کسی بود؟

کسی هیچوقت متوجه نمی‌شود که این پیام‌ها از طرف چه کسی می‌آیند. بیشتر هم پیام‌ها را افرادی در سطح مدیران کل به میانجیگرها یا پیامبرها منتقل می‌کنند. هیچوقت وزیر امورخارجه نمی‌گوید این پیام را به فلانی برسان. اینها مدیرانی هستند که در دفتر امور ایران در وزارت امورخارجه امریکا کار می‌کنند. حالا چرا این اتفاق می‌افتد؟ برای اینکه مقام‌های رسمی سطح بالا می‌خواهند به این ترتیب از خودشان محافظت کنند. این تاکتیک را اصطلاحا می‌گویند «قابل حاشا کردن». یعنی اینکه اگر یک مقام بالا پیامی از سوی یک مقام پایین بفرستد ولی نتیجه‌ی نگیرد و پیام لو برود آن وقت همیشه خواهد گفت که پیام از سوی من نبوده و آن فرد سطح پایین به جای ایشان مداخله می‌شود. همچنین ممکن است شما پیامی از یک مسوول سطح بالا بگیریید اما در آن طرف نتوانید پیام را به فردی در همان سطح منتقل کنید که این خود کلی مشکل هم برای پیام‌دهنده و هم پیام برنده ایجاد خواهد کرد. بنابراین بیشتر این نوع پیام‌ها غیررسمی و شفاهی هستند و از طریق سطوح پایین منتقل می‌شوند.

آیا آنها انتخاب می‌کردند که شما پیام را به چه کسی برسانید؟

نه. ببینید اول اینکه پیام‌ها به صورت غیر رسمی رد و بدل می‌شوند. اگر در پایان هیچ نتیجه‌ی گرفته نشد آن وقت کسی این وسط نباخته است. از این رو سیستم به طور کل با افراد غیررسمی شفاف عمل نمی‌کند. تا این اواخر امریکایی‌ها ترجیح می‌دادند که از افراد غیررسمی برای ارتباط و تماس با افراد رسمی جمهوری اسلامی استفاده کنند. در واقع در اکثر موارد مقام‌های رسمی جمهوری اسلامی ایران با مقام‌های غیررسمی امریکا (من جمله مقامات سابق) در ارتباط بوده‌اند.

و این در مسائل بین ایران و امریکا مشکلی ایجاد نکرده است؟

حتما کرده است. اتفاقا یکی از مشکلات اساسی همین است. یکی از مشکلات ما این بود که دولتی‌های ما با غیردولتی‌های آنها می‌نشستند. یعنی وقتی دولتی‌های ما با غیردولتی‌های آن طرف بنشینند، آن وقت سطح دولتی ما تا سطح غیردولتی آنها پایین می‌آید. این همیشه منفی است اما متأسفانه در ایران چون اعتمادی به افراد غیردولتی وجود ندارد یا اعتماد تنها نسبت به افراد بسیار نادری در حوزه غیردولتی وجود دارد، نتیجه این می‌شود که در بیشتر موارد، ما مقام‌های رسمی خودمان را با مقام‌های غیررسمی آنها پشت میز نشانداده‌ایم. یعنی معمولا دیپلمات‌های در حال کار ما با غیردیپلمات‌ها یا با دیپلمات‌های سابق آنها گفت‌وگو می‌کنند. این در رابطه ایران و امریکا بسیار معمول است.

و نادرست است؟

بله، تا حد زیادی. دیپلمات‌های ما که مسوولیت دارند و نماینده دولت هستند از طرف دولت حرف می‌زنند. آنها نمی‌توانند بگویند بنده با وجود اینکه سفیر یا معاون وزیر ایران هستم ولی از طرف خودم حرف می‌زنم. اما آن کسی که آن طرف نشسته است و دیپلمات سابق است می‌تواند هر چه دلش خواست بگوید و بعد هم بگوید من هیچ مسوولیتی ندارم و واقعیت هم همین است که مسوولیتی ندارد.

این موضوع تاکنون چند بار اتفاق افتاده است؟

تا این اواخر تقریبا همیشه، به جز در موارد مشخص مذاکره، مثلا روی عراق و افغانستان و از این دست مسائل. این وضعیت امروز هم کم و بیش وجود دارد. این سبب می‌شود که دولتی‌های ما با غیردولتی‌های آن طرف ارتباط پیدا کنند که تاثیر اندکی دارند. افراد دولتی را با غیردولتی در یک سطح قرار دادن به کلی کار اشتباهی است. ایران هم باید مثل امریکا از افراد مورد اعتماد غیردولتی یا دولتی سابق در جلسات خود با امریکا (وقتی دولتی‌ها در آن شرکت ندارند) استفاده کنند. به طور مشخص، برای این نوع گفت‌وگوها

سه مدل وجود دارد که اصطلاحاً به آنها تراک (یا مسیر) گفته می‌شود. تراک یک (دولتی با دولتی‌ها)، تراک دو (غیردولتی‌ها با غیردولتی‌ها) و تراک یک و نیم (دولتی‌ها با غیردولتی‌ها). ایران معمولاً از تراک یک و نیم استفاده کرده است. فعالیت من این وسط همیشه یک حالت استثنایی داشته است.

در آن سفر اول به ایران در سال ۱۳۸۷ مشخصاً در ایران با چه کسی صحبت کردید؟ اسم فرد مشخصی را نمی‌توانم بگویم. هنوز زود است.

می‌توانید بگویید که فردی که با شما صحبت کرد از کجا آمده بود. مثلاً از دولت، وزارت امور خارجه و...؟ کسانی که من در ایران با آنها صحبت می‌کردم همیشه یا وابسته به وزارت امور خارجه بودند یا نهاد ریاست‌جمهوری یا شورای عالی امنیت ملی. البته در همه حال افرادی از وزارت اطلاعات هم آنان را همراهی می‌کردند.

شما در آن زمان بی‌امیدوار بودید که مدی‌نژاد بتواند طلسم روابط ایران و آمریکا را بشکند. تی روی آن نامه که به اوپاما نوشت هم بی‌تاکید داشتید. اما زمان به نفع آقای مدی‌نژاد نشد. شما چه زمانی متوجه شدید که مدی‌نژاد امکان عادی کردن این روابط را ندارد؟

احمدی‌نژاد بیش از همه روسای جمهور ایران سدشکنی کرد. هیچ‌کدام نتوانسته بودند اقدام‌هایی که او کرد را انجام دهند. مثلاً به رییس‌جمهوری آمریکا نامه بنویسند یا به او برای انتخاب شدن تبریک بگویند. از این دست اقدامات را احمدی‌نژاد زیاد انجام داد. متأسفانه احمدی‌نژاد خودش برای پیشرفت در این زمینه برای خودش مشکل ایجاد کرد. حرف‌هایی زد که راه‌ها را به روی خودش بست.

همان ریان هلوکاست؟

جریان هلوکاست و این بحث که اسرائیل را باید از روی نقشه جهان محو کنیم و غیره. احمدی‌نژاد بعدها سعی کرد حرفش را اصلاح کند اما دیگر دیر شده بود. ببینید احمدی‌نژاد نخستین مقام بالای جمهوری اسلامی نبود که چنین حرف‌هایی درباره اسرائیل می‌زد بلکه احمدی‌نژاد در زمانی این بحث‌ها را مطرح کرد که اسرائیلی‌ها دنبال پیدا کردن یک بهانه بودند. از این رو این جریان بیش از آنچه که اهمیت داشت بزرگ شد. بعد از این بود که اسرائیلی‌ها در جریان مساله هسته‌ای ایران قدرت پیدا کردند. بعد از این بود که من به این نتیجه رسیدم که برای احمدی‌نژاد دیر شده و دیگر نمی‌تواند کار مثبتی در رابطه ایران و آمریکا بکند. البته مشکل آقای احمدی‌نژاد فقط اسرائیل نبود. ایشان آدم رادیکالی یا انقلابی‌ای بود و اعتقاد داشت که باید ابتدا قدرت ایران را به سطح بالا رساند و بعد با قدرت با آمریکا مذاکره کرد. به همین دلیل هم به غنی‌سازی ۲۰ درصدی روی آورد و به صنایع نظامی توجه خاص کرد.

اما شما همچنان به فعالیت‌های ودتان ادامه می‌دادید. در همین زمان بود که شما را متهم کردند به «دلالتی» رابطه ایران و آمریکا. یادتان هست؟

بله. خب من هم می‌گفتم دلالت رابطه و صلح بودن بهتر از دلالت تحریم و جنگ و تهدید و غیره بودن است. من خودم را «سفیر حسن‌نیت» می‌دانم. من یک فعال صلح بوده و هستم. دیپلماسی دستاورد تاریخ بشریت است و نمی‌شود آن را رها کرد. همیشه برای دیپلماسی باید اهمیت قائل شد چون گزینه دیگر جنگ و دعواست. اگر من دلالت چنین زمینه‌ی هستم برای من افتخار است. این را هم اضافه کنم که اگر یک روز بعضی‌ها به من می‌گفتند «دلالت» چرا حالا همان‌ها خاموش هستند و «دلالت»‌های جدید را نمی‌بینند؟ واقعیت این است که مشکل در فرهنگ سیاسی ما است. اینجا خوب است توضیح دیگری هم بدهم. انتقاد مهم من به فرهنگ سیاسی ایران این است که ما معطوف به نتیجه هستیم نه معطوف به فرآیند. یکی از موانع ما در دستیابی به دموکراسی هم همین است. برای مثال شما به همین انتخابات ریاست‌جمهوری نگاه کنید. همه چیز طی بیست روز تا یک ماه اتفاق افتاد و در هفته آخر بود که همه چیز تغییر کرد. نگاه تحلیلی‌گرانه می‌گوید که این روند مشکل دارد چرا که هیچ فرآیندی در این رویدادها دیده نمی‌شود.

من وقتی در زمینه ایران و آمریکا فعالیت خودم را آغاز کردم کسی نبود از من حمایت کند. حالا وضعیت طوری شده که همه می‌خواهند در این زمینه از هم سبقت بگیرند. این فرآیند ۲۵ سال طول کشید و شاید هم بیشتر. انسان بزرگی حرف مهمی زده است که همیشه سرمشق من بوده است و آن این است که: «مشکلات بزرگ را آدم‌های بزرگ لزوماً حل نمی‌کنند، بلکه مشکلات بزرگ را بزرگ نگه می‌دارند تا حل شوند». من همیشه سعی کردم این مشکل را بزرگ نگه دارم تا دیده شود و فراموش نشود و دقیقاً به همین دلیل هم به آرامی در حال حل شدن است. در طول این مدت نظر بسیاری عوض شد. خیلی‌ها خواهان برقراری این رابطه شدند و فقط درصد اقلیتی مخالف هستند. وقتی فعالیت‌ها را در این زمینه شروع کردم حتی ۵ درصد از ایرانیان، روشنفکر و غیرروشنفکرش، از من حمایت نمی‌کردند. امروز بیش از ۸۰ درصد اگر نه بیشتر، از مردم ایران و دولتمردان ما از حرکت عادی‌سازی رابطه حمایت می‌کنند.

شما به مرکز تصمیم‌گیری در این رابطه نزدیک بوده‌اید. به نظر شما چه کسانی مخالف این رابطه هستند؟

من وقتی که در زمینه رابطه ایران و آمریکا فعالیت‌ها را آغاز کردم درک عمیقی از مساله نداشتم. اما به مرور به نتایج عمیقی رسیده‌ام. حالا به نظر من مساله اصلی بین ایران و آمریکا «انقلاب اسلامی» است. در ظاهر، رابطه ایران و آمریکا مانند جعبه‌ی است که همه چیز در داخل آن وجود دارد از جمله: غنی‌سازی، صلح اعراب و اسرائیل، تروریسم، حقوق بشر، و... اما هیچ‌کدام اینها مساله مهم

و اصلی نیستند. اینها همه زبیده‌های این رابطه دشمنانه هستند. اینها همه از جمله نگرانی‌ها هستند اما علت اصلی نیستند. برای نمونه گفته می‌شود در رابطه ایران و آمریکا مشکل اصلی عدم اعتماد است. باز هم عدم اعتماد علت اصلی نیست. بلکه عدم اعتماد برمی‌گردد به علت اصلی. علت اصلی چیست؟

علت اصلی، انقلاب اسلامی است. در سال ۱۳۵۷ در ایران انقلاب شد. این انقلابی بود که از جمله انقلاب‌های بزرگ جهان شد. از روز اول هم شعار ضد آمریکایی سر داد. شعار استقلال در انقلاب ایران، مبارزه با آمریکا بود. از همه مهم‌تر انقلاب ایران، حوزه انقلابیگری خود را وسیع‌تر از ایران تعریف کرد و در این راستا قدم‌هایی نیز برداشت. در قانون اساسی ما هم آمده است که یکی از وظایف جمهوری اسلامی مبارزه با استکبار جهانی و حمایت از مستضعفین و... است. روسای جمهور ما سوگند می‌خورند که این قانون اساسی را اجرا کنند. بنابراین مشکل اصلی بین ایران و آمریکا انقلاب است. انقلاب ما آمریکا را دوست نداشت و ندارد. آمریکا هم که هیچ انقلابی را دوست ندارد چه رسد به این یکی. آمریکا یک کشور ضد انقلاب است. با انقلاب روسیه کنار نیامد. با چین تا زمانی که انقلابی بود رابطه نداشت. درباره کره شمالی و کوبا هم همین‌طور. ایالات متحده مادامی که رفتار، کردار و پندار جمهوری اسلامی انقلابی است با او کنار نمی‌آید.

راهحل چیست؟ یک زمانی آقای ناطق‌نوری در انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۷۶ در رابطه با فتوای قتل سلمان رشدی گفته بود ما نمی‌توانیم این فتوا را نادیده گرفته یا نفی کنیم اما اعلام می‌کنیم که برای قتل سلمان رشدی به اروپا کماندو نمی‌فرستیم. این هم یک نوع راهحل بود. بله. یک همچین کارهایی می‌شود کرد. پس از رحلت امام(ره) این اتفاق افتاد.

برای آنچه شما می‌گویید هم باید راهحلی وجود داشته باشد.

باید به تعریف جدیدی با توجه به زمان و مکان برسیم. مضمون جدید به اقتضای شرایط نو. تعریف جدید می‌تواند این باشد که: «انقلاب اسلامی این نیست که ما با ایالات متحده تعامل نداشته باشد بلکه باید مستقل از آن زندگی کنیم و وابسته نباشیم.» فکر من این است که می‌شود و باید در مسیر کاهش تنش واقعی و در تحلیل نهایی عادی‌سازی پیش برویم. چینی‌ها و روس‌ها توانستند این کار را بکنند. ما هم باید بتوانیم البته با فرمول مناسب شرایط ما. همین توافق روی برنامه هسته‌ای ایران می‌تواند شروع خوبی باشد.

درباره کشایش دفتر حافظ منافع آمریکا در ایران، احمدی‌نژاد اعلام کرد اگر آنها درخواست کنند ما بررسی می‌کنیم. اما از طرف آمریکا هیچ واکنشی صورت نگرفت؟

امریکا هم‌اکنون در سفارت سویس دفتر حافظ منافع دارد. صحبت سر یک کنسولگری بود که می‌شد در جزیره کیش تاسیس شود. تصادفاً این هم یکی از پروژه‌های من بود و روی آن کار زیادی کرده بودم. بعد از اینکه این طرح اجرا نشد من از دولت آمریکا اجازه گرفتم که در ایران شعبه شورای آمریکاییان و ایرانیان را تاسیس کنم. حتی شخص رییس‌جمهور جورج بوش هم از احداث دفتر ما در تهران استقبال کرد و از حمایت خود رسماً در مطبوعات دنیا حرف زد. این پروژه هم متأسفانه به دلایلی پیش نرفت. متأسفانه در رابطه ایران و آمریکا، هر زمان ایران آماده یک حرکت مثبت بوده است، آمریکا مخالفت کرده و بر عکس هر وقت آمریکا آماده حرکت مثبتی بوده ایران مخالفت کرده است. مثل اینکه هر دو طرف وضعیت نه جنگ و نه صلح بین خود را به جنگ و صلح ترجیح می‌دهند. مشکل دیگری هم این وسط بود...

آن چه بود؟

اینکه همیشه هر دو طرف با شرایط خودشان می‌خواهند تنش زدایی کنند که این شدنی نیست. مثلاً، ایران می‌خواهد با حفظ شرایط موجود با آمریکا تنش زدایی کند. اما آمریکا نمی‌خواهد. آمریکا می‌گوید شما باید اول گفت‌وگو و سیاست‌های خودتان را تغییر دهید تا با شما تنش زدایی کنیم.

این به طور رسمی اعلام شده است؟

آری اما از کانال‌های غیرمستقیم چون به طور رسمی که رابطه‌ی وجود ندارد. آمریکا هنوز انقلاب اسلامی را به صورت دقیق به رسمیت نشناخته است. تمام اقدام‌های آن در طول سه دهه گذشته در راستای از بین بردن انقلاب و جمهوری آن بوده است. مثلاً، آنها هیچ‌وقت حاضر نشده‌اند به جمهوری اسلامی تضمین امنیتی بدهند و...

در چشم‌انداز جدید چطور؟

دولت‌ها می‌آیند و می‌روند اما خاطره‌ها باقی می‌مانند. رابطه ایران و آمریکا هم در این چند دهه گذشته پر از خاطرات منفی بوده است. البته این را هم ناگفته نگذاریم که بحث تدبیر و اعتدال ممکن است تأثیر بگذارد روی این رابطه. وقتی تدبیر مطرح می‌شود روی خیلی‌ها تأثیر می‌گذارد.

با حفظ همین شرایط و همین قانون، آیا نمی‌توانیم به دنیا اثبات کنیم که آمریکایی‌ها و اسرائیلی‌ها دروغ می‌گویند؟ راهحلی نیست؟

نه این رامحل نیست چون اگر می‌توانستیم که تا الان کرده بودیم. اما رامحل وجود دارد. یک رامحل این است که افرادی را که از نظر امریکا مساله‌ساز نبوده‌اند وارد جریان کنیم. این یک نوع ایجاد حسن‌نیت است. رامحل دوم هم ایجاد یک فضای دموکراتیک در داخل کشور است.

احمدی‌نژاد شاید سعی کرد این کارها را انجام دهد. چقدر در آن زمان دو کشور به هم نزدیک شدند؟

احمدی‌نژاد افراد رادیکال را وارد میدان کرد و خودش هم رادیکال بود و در تحلیل نهایی کار را نه تنها بهتر نکرد که خراب‌تر کرد. در زمان ایشان ایران و امریکا همواره به هم نزدیک می‌شدند و در همان حال دور می‌شدند. چون سیاست‌های آقای احمدی‌نژاد ثبات نداشتند. ایشان گاهی نامه می‌نوشتند و گاهی هم بدترین توهین‌ها را می‌کردند. اما احمدی‌نژاد یکسری کارها انجام داد که به راستی سنت‌شکنانه بود. اما مشکل او این بود که نتوانست سنجیده عمل کند. گفتمان منسجم و هدایت شده هم نداشت. او گرفتار نوعی گفتمان خاص خودش بود و هر بار که چیزی می‌گفت و تاثیر مثبت داشت بعد دوباره به گفتمان اصلی خودش کشیده شده و چهار تا حرف نامناسب هم می‌گفت که همه‌چیز را بدتر از قبل می‌کرد. او مدام در میان این دو گفتمان در نوسان بود.

عدم آشنایی با دیپلماسی و تضاد در سیاست خارجی برای دولت ایشان مشکل‌زا شده بود. احمدی‌نژاد فکر می‌کرد که امریکا به عنوان یک کشور «امنیت ملی» به زور جواب می‌دهد نه مصلحت. در همین حال هم ایشان بین امریکا و اسرائیل یک تفاوت عمده قائل بود و فکر می‌کرد که معامله با امریکا لازمه‌اش دشمنی بیشتر با اسرائیل است. صحبت‌های ایشان در رد هولوکاست و نابودی اسرائیل هم در همین رابطه طراحی شده بود. ایشان خیلی دیر متوجه شد که این سیاست کار نمی‌کند. در دوره دوم ریاست‌جمهوری خود، احمدی‌نژاد به طور جدی سعی کرد که مواضع دوره اولش را تصحیح کند اما پیامدهای انتخابات ۱۳۸۸ همه‌چیز را از بین برد. اگر احمدی‌نژاد اشتباه نرفته بود و حمایت طبقه متوسط روشنفکر را داشت، حتما می‌توانست بخش مهمی از رابطه با امریکا را حل کند. ایشان می‌خواست رابطه را عادی کند، شهامت آن را هم داشت ولی نمی‌دانست چگونه باید اینکار را انجام بدهد.

با این وجود، در رابطه با امریکا احمدی‌نژاد تابوشکنی‌های مهمی کرد. ایشان بیش از اسلاف خود شهامت نشان می‌داد. مثلا، ایشان به آقای اوباما نامه‌های متعدد نوشت، به ایشان انتخاب مجددش را تبریک گفت، اوباما را با موضوع گفت‌وگو به چالش کشید، پیشنهاد داد که پرواز مستقیم بین ایران و امریکا برقرار شود، برای نخستین بار کنفرانس‌های عظیم با ایرانیان خارج از کشور در تهران برگزار کرد و ده‌ها نمونه دیگر. من هم در زمان ایشان چند حرکت خوب کردم ولی نتیجه‌ی عاید نشد. نمونه اول دریافت مجوز از امریکا برای باز کردن دفتر شورای امریکاییان و ایرانیان در ایران بود. دولت آقای احمدی‌نژاد موافق بود و وزارت امور خارجه مرا حتی به وزارت کشور برای ثبت شورا فرستاد اما موضوع در وزارت کشور به شکلی منتفی شد. مورد دوم، مجوز برای فروش یدکی هواپیماهای ایران بود که باز هم متأسفانه جلو نرفت چون ایران شرط امریکا که این هواپیماها در خارج از ایران تعمیر شوند را نپذیرفت. و بالاخره، طرح «توافق حادثه در دریا» که ارتش امریکا در خلیج فارس می‌خواست با ارتش ایران در آن آب‌ها امضا کند تا جلوی برخورد تصادفی بین آنها گرفته شود. در این باره هم ایران توافق نکرد.

مثل اینکه تمام اقدامات را احمدی‌نژاد خودش انجام می‌داد و ربطی به وزارت امور خارجه نداشت. این‌طور است؟

تا حدودی این‌طور است. به نظر من در زمان احمدی‌نژاد ما دیپلماسی به معنای متعارف نداشتیم. یعنی وزارت امور خارجه در تصمیم‌گیری‌ها چندان دخالت داده نمی‌شد. آقای علی لاریجانی هم که زود از شورای عالی امنیت ملی کنار گذاشته شد. حضور ایشان می‌توانست کمک کند.

آقای لاریجانی در آن زمان به توافق اصلی نزدیک شده بود و قرار بود در امریکا توافق شود. چون این مساله تا حدی بدون حضور

احمدی‌نژاد پیش رفته بود ایشان متوجه شد و همه‌چیز را به هم زد. این درست است؟

این تا حدی درست است اما به نظر من آن توافق حتی اگر توسط آقای احمدی‌نژاد به‌هم زده نمی‌شد باز به‌هم می‌خورد.

چرا؟

چون گفتمان و عمل انقلابی ایران همچنان سر جای خودش بود و تغییری نکرده بود.

شما هیچ‌وقت این مساله را بیان کردید که مشکل اصلی چیست؟

آری اما نه به این شفافیتی که امروز در گفته‌ها و نوشته‌هایم مطرح می‌شود.

شما برای مدتی متهم شدید که با جریان انحرافی ارتباط دارید. از جمله آقای مشایی. آیا رابط شما با آقای احمدی‌نژاد در رابطه با

پیغام‌هایی که داشتید آقای مشایی بود؟

نه. نیازی نبود که او رابط باشد. مشایی نخستینش نبود. من بیش از ۲۷ سال است که در این زمینه فعال هستم. اما در این زمان رابطه من و مشایی را بیش از آنچه که بود عمده کردند. بگذارید کمی مفصل‌تر توضیح بدهم. من همیشه و در همه حال فردی مستقل بوده‌ام و هستم، و روابط من هم با کارگزاران نظام شفاف بوده است. من اصولا مخالف جناح بازی هستم و برای من ملت ایران، ایران و منافع ملی آن همیشه مد نظر بوده و خواهد بود نه جناح یا دولت خاصی. در طی سال‌های بعد از انقلاب با تمام دولت‌های ایران همکاری‌های غیررسمی و شفاف در جهت تقویت و پیشبرد منافع ایران و نظام داشته‌ام و در طی این سال‌ها نیز همواره مورد لطف سران طراز اول و سایر رده‌های اداری نظام بوده‌ام.

یکی دو بار هم شایعه شد که مشایبی به امریکا آمده و قرار است مذاکرات محرمانه با امریکا داشته باشد؟ مذاکره با امریکا نه. او به امریکا می‌آمد و سعی می‌کرد اگر شده با کسانی دیدار کند که فکر می‌کرد با نفوذ هستند. هدفش ایجاد زمینه برای مذاکرات محرمانه بود. تصادفاً این در اواخر حکومت آقای احمدی‌نژاد بالاخره رخ داد. اشاره من به مذاکرات محرمانه ایران و امریکا در عمان است که ماه‌ها قبل از انتخاب آقای روحانی در جریان بود. با این وجود، برای آقای احمدی‌نژاد دیر شده بود و آقای مشایبی هم در آن وقت در حد رابطه با امریکا نبود. این رابطه از جای دیگری کنترل می‌شد. امریکایی‌ها در این زمان دیگر فقط به دهان کسی دیگر غیر از احمدی‌نژاد نگاه می‌کردند.

از چه زمانی به این نتیجه رسیدند؟
سال‌ها پیش.

فکر می‌کنم از زمان خا می به این نتیجه رسیدند؟
طی روند سال‌ها به این نتیجه رسیدند. اما در دوره خاتمی دیگر اوجش بود.

نظر شما درباره آقای مشایبی چیست؟

درباره رابطه من با آقای مشایبی مخصوصاً زیاد اغراق و بی‌انصافی می‌شد و می‌شود. من آقای مشایبی را یکبار در ایران و چند بار در امریکا دیدم و با هم حرف هم زدیم. از نظر من ایشان آدم معقول، معتدل، متعهد، و مردمداری است و همیشه سعی دارد کمک کند و مشکل را حل کند. گاهی هم شباهت در نظرات من و آقای مشایبی باعث شبهه می‌شد. ایشان همیشه سعی می‌کرد که مسائل ایرانیان خارج از کشور در چارچوب قانون حل و فصل شود تا بتوانند به ایران برگردند و در توسعه کشورشان نقش بازی کنند. من فکر می‌کنم این سیاست، با وجود کاستی‌هایش، به نفع کشور بود و می‌بایست از آن حمایت می‌شد.

در طول سال‌های اخیر به بسیاری از ایرانیان مسوولیت‌هایی در دولت امریکا و اگذار شد. به شما هیچ‌وقت چنین پیشنهادی نشد؟
نه نشد. البته خودم هم نمی‌خواستم. من استاد دانشگاه هستم و از کارم هم بسیار راضی هستم. یک بار در ایالت نیوجرسی طرفداران حزب جمهوریخواه از من خواستند که در انتخابات سناتور از نیوجرسی شرکت کنم که قبول نکردم. تصادفاً نیروی عظیمی هم از من حمایت می‌کردند. حقیقتش من بیش از آنچه که خیلی‌ها فکر می‌کنند ایرانی هستم. درست است که من به دلایل غیردوطلبانه از ایران بیرون آمدم اما ایران هرگز از من بیرون نیامد.

در مهر ۱۳۸۸ وقتی احمدی‌نژاد به نیویورک آمد بسیاری از ایرانیان اطراف هتل محل اقامت او □ مع شدند. شایع بود که به همین دلیل او هتل □ رگ کرد و به منزل شخصی کسی رفت. در ایران شایع شد که به منزل شما آمده بود. درست است؟
نه. به خانه من نیامد. خانه من ۴۰ کیلومتر با سازمان ملل فاصله دارد. آنها فقط می‌توانستند ۲۵ کیلومتر از آنجا دور شوند. شاید اگر خانه من در همان نزدیکی‌ها بود می‌آمد و من هم با خوشحالی استقبال می‌کردم. با این حال نمی‌دانم چه خانه چه کسی رفت. به نظر من این یک شایعه است و صحت ندارد.

پنج سال از سفر اول شما می‌گذرد. سفر شما در پاییز ۸۷ بود و الان در اواخر □ اباستان ۹۲ کما پیش در همان فصل هستیم. دولت □ دید روی کار آمده است. پنج سال پیش از شما پرسیدم آیا حامل پیامی هستید؟ گفتید نه. اما امروز گفتید که پنج سال قبل حامل پیامی بودم. حالا از شما می‌پرسم. امروز حامل پیامی هستید؟
به روال همان قاعده، پنج سال صبر کنید. من در فرصت خوبی به ایران آمدم. لحظه بسیار حساسی است. امیدوارم آقای روحانی اشتباه اسلاف خودش را تکرار نکند. دیگر وقت برای اشتباه نمانده است.